

بحث درباره

فرهنگ عربی به فارسی «المرقاة» و مؤلف آن

علی اشرف صادقی

نوشته شده است: کتاب المرقاة فی اللغة الفارسیة تألیف الامام ذی اللسانین بدیع الزمان نطنزی حسین بن ابراهیم متوفی ۴۹۹، مرتب علی اثنی عشر باباً اوله الحمد لله مبدع الاشیاء بقدرته. کذا ذکره کاتب چلبی فی کشف الظنون فی عدة اماکن وله دستور اللغة بالفارسیة والعربیة المسمى بکتاب الخلاص».

مصحح سپس در صفحه «ی» می نویسد: «این کتاب که اساس کار ما بر آن بوده است در سال ۸۴۷ ه.ق. نوشته شده است... که اصل آن در کتابخانه ملی پاریس است. (مصحح در صفحه یب این نسخه را نسخه الف خوانده است). نسخه دیگری که از مملکات استاد مجتبی مینوی است و معظم له بدون مضایقه در اختیار بنده گذاردند با آن مقابله و مطابقت شد چند فصل ندارد لکن در هر حال نسخه معتبری است که از آن استفاده بسیار شد. (مصحح در صفحه یب این نسخه را نسخه ب خوانده است. ظاهراً این نسخه همان نسخه بورسه است). به نظر اینجانب که مدتها به مطالعه و فیش برداری کتاب دستوراللغة و تصحیح و تحشیه و استنساخ کتاب المرقاة اشتغال داشته است ظنی حاصل شده است که این دو کتاب یعنی المرقاة و دستوراللغة تألیف یک نفر می باشد و در بسیاری از واژه ها و لغات مشابهت تام و یا نزدیکی دیده می شود بسیاری از لغات مشترک که در هر دو کتاب موجود است به معادله واحدی یا نزدیک بهم ترجمه شده است. مثلاً

البطن: شکم - الجوف: اندرون شکم (مرقاة)	جوف: درون شکم (دستوراللغة)
المعاء: روده (مرقاة)	معاء: رودکانی (دستوراللغة)
الورک: سرون (مرقاة) کونسته (مرقاة)	العجز: سرون (دستوراللغة)
الضدوالند: ناهمتا (مرقاة)	ند: همتا (دستوراللغة)

و بعید نیست که شخص مذکور (کدام شخص؟) نیز با توجه به مشابهاتی که از لحاظ واژه های دو کتاب بوده است مرقاة را هم از نطنزی دانسته است».

در هیچ یک از نسخه هایی که از این کتاب در دست است و ما بعداً به آنها اشاره خواهیم کرد عنوان کتاب و نام مؤلف و سال تألیف آن نیامده است و چنانکه مصحح اشاره کرده و قبل از او آقای دکتر علی تقی منزوی هم نوشته اند (منزوی، ۱۳۳۷، ص ۲۶) نخستین بار بلوشه در فهرست کتابخانه ملی پاریس (بلوشه، ۱۹۱۲، ص ۱۷۳-۱۷۲، ش ۹۴۵) براساس یادداشت یکی از مالکان سابق نسخه این کتابخانه که ترک و به نوشته بلوشه در ادبیات

حاشیه:

۱) در نقل قولها رسم الخط و نقطه گذاری مصحح المرقاة و سایر مؤلفان حفظ شده است.

در سال ۱۳۴۶ بنیاد فرهنگ ایران یک فرهنگ عربی به فارسی کهن نسبتاً کوچکی به نام المرقاة منتشر کرد که روی جلد آن نوشته شده بود «منسوب به بدیع الزمان ادیب نطنزی». مصحح این فرهنگ دکتر سیدجعفر سجادی بود و کتاب را براساس دو نسخه تصحیح کرده بود. یکی نسخه ای متعلق به کتابخانه ملی پاریس با تاریخ کتابت ۸۴۷ ه. در ۵۷ برگ و دوازده باب (مقدمه مصحح، صفحه «ی»). دیگر نسخه ای متعلق به کتابخانه بورسه. مصحح در صفحه «یا» این نسخه را چنین معرفی کرده است: «نسخه کاملی است در بورسه ۳۳۸۵۰ (کذا به جای ۳۳۸۵) که ده باب اول را دارد که بنا بر یادداشت استاد مینوی در سده نهم یا دهم نوشته شده و ظاهراً این نسخه که استاد مینوی در اختیار بنده گذارده اند جز آن نسخه ای است که معرفی نموده اند و آقای منزوی از وی نقل کرده است (مشخص نکرده اند که آقای منزوی در کجا این مطلب را از آقای مینوی نقل کرده است، اما این مطلب در ص ۲۷ فرهنگنامه های عربی به فارسی نقل شده است) زیرا نسخه موجود تمام ابواب را دارد و تنها چند فصل از وسط افتاده است و چند فصل هم مقدم و مؤخر شده است و نسخه ای نسبتاً قدیمی تر است و به نظر می رسد که در قرن هفتم و یا هشتم نوشته شده باشد»^۱. (ظاهراً مصحح در اینجا نسخه پاریس را معرفی می کند).

مصحح کتاب در صفحات بعد انتساب این کتاب را به ادیب نطنزی قطعی دانسته و در صفحه «و-ز» ذیل عنوان «شرح حال مؤلف» به ذکر اطلاعاتی درباره او پرداخته است. وی در صفحه «ط» ذیل عنوان «مرقاة» می نویسد: «اما در مورد کتاب المرقاة گفته شده است که انتساب این کتاب به نطنزی قطعی نیست... نخستین کس از فهرست نویسان که کتاب را به نطنزی نسبت کرده است بلوشه در فهرست کتابخانه ملی پاریس است به استناد بعضی از نوشته ها در گوشه و کنار نسخه ها (کذا) و کشف الظنون و ذیل آن (!). منزوی گفته است از مضمون دیباچه دستوراللغة [از ادیب نطنزی] شباهتی دیده می شود. در نسخه عکسی که اکنون از مملکات بنیاد فرهنگ است و از نسخ قدیمی و معتبر است در صفحه اول آن این عبارت

نخست آنکه برعکس نظر آقای منزوی که می‌نویسد: «در انشاء و مضمون دیباجة «مرفقات» با مضمون دیباجة «دستوراللغة» نظری شباهتی دیده می‌شود» (منزوی، ۱۳۳۷، ص ۲۷) بین دیباجة این دو کتاب هیچ‌گونه شباهتی نیست. ما در اینجا برای اثبات این مدعی هر دو دیباجة را نقل می‌کنیم.

مرفاة، ص ۲: «الحمد لله مبدع الاشياء بقدرته و مصورها بدياع حكمته والصلوة على المبعوث الى كافة الانام محمد المصطفى وآله الكرام. وبعد فهذه صحائف تتضمن اسماء مترجمة لا بد للمبتدى ان يتلقها ولمريد الادب ان يتحفظها ويتيقنها لتكون مرفاة الى معرفة الكلام وتوطئة لسلك طريق الادب، وهي تشتمل على اثني عشر بابا و بالله العصمة والتوفيق».

دستوراللغة، ص ۱: «الحمد لله الذي ابدع العالم بقدرته وخص بني آدم بكرامته فاتاهم القلب واللسان واودعهما الفهم والبيان ليعرفوا بذلك الصلاح من الفساد و يتصوروا اسباب المعاش والمعاد والصلوة على محمد خيرته من بريته و على آله و ذريته وبعد فهذا دستور اللغة العربية المستعملة المعتمدة الماثورة الواردة في كتاب الله تعالى واخبار الرسول صلى الله عليه و مصنفات الادباء كالصفات والالفاظ والمصادر والاصلاح والرسائل والترجمان والامثال ودواوين المحدثين كالطائي والبُحترى والمنتبى... حررها الشيخ الاديب ابو عبدالله الحسين بن ابراهيم بن احمد النطنزي... لمجلس الشريف النظامي لازال قصر عمره عامرا... وقال قسمتها على ثمانية وعشرين كتابا بعدد الحروف المناسبة لمنازل القمر ووردت في كل كتاب اثني عشر بابا بعدد شهور السنة وعدد البروج الاثني عشر... ووردت مضمون كل باب على ترتيب حروف المعجم وفسرت بعضها بالعجمية الظاهرة وبعضها بالعربية السائرة... وابتدأت في كل باب من الاسماء بالالف المفتوحة ثم بالالف المضمومة، ثم بالالف المكسورة وكذلك بالياء والتاء الى آخرها».

چنانکه دیده می‌شود مقدمه مرفاة بسیار کوتاه است و در آن نه نام مؤلف آمده، نه نام کتاب و نه نام ممدوح و مهدی الیه. مؤلف بی‌شک نامی به کتاب خود نداده و قصدش از تألیف آن یک جزوه یا کتاب دستی برای مبتدیان برای آموختن واژه‌های عربی بوده است. به همین جهت کتاب را به دوازده باب موضوعی تقسیم کرده است. باب اول در ذکر مبادی و اعضاء، باب دوم در اصناف مردم و حرفه‌ها، باب سوم در دواها و امراض و به همین قیاس سایر بابها. جز آن، لغات این کتاب فقط از مقوله اسم و صفت است، در حالی که در دستوراللغة پس از ذکر اسمها و صفتها افعال نیز آمده‌اند. نامی که کتاب به آن مشهور شده نیز از مقدمه مؤلف گرفته شده است. به همین جهت حاجی خلیفه آن را هم ذیل صحائف آورده است و هم ذیل مرفاة.

اما مقدمه دستور اللغة یک مقدمه کامل است که هم نام کتاب

عرب بسیار وارد بوده کتاب را به ادب نطنزی نسبت داده است. به نوشته بلوشه براساس یادداشت مالک این نسخه عنوان و انتساب این کتاب به ادیب نطنزی مشخص (rétablis) شده است. پس از این تاریخ عده‌ای از هموطنان ما نیز این کتاب را از ادیب نطنزی دانسته‌اند، از جمله

آقای علی‌نقی منزوی در فرهنگنامه‌های عربی به فارسی که «مرفقات» را ذیل عنوان «فرهنگهای ادیب نطنزی» شرح داده‌اند و پس از ذکر انتساب این کتاب به نطنزی از سوی بلوشه برای نخستین بار نوشته‌اند: «باری در انشاء و مضمون دیباجة «مرفقات» با مضمون دیباجة «دستوراللغة» نظری شباهتی دیده می‌شود».

(رک. منزوی، ۱۳۳۷، ص ۱۹ و ۲۶-۲۷).

مرحوم سعید نفیسی که در جلد اول تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ذیل شرح حال بدیع‌الزمان نطنزی می‌نویسد: «چند تألیف مهم از او مانده است یکی کتاب الخلاص در ادب و دیگری دستوراللغة و کتاب المرفاة که هر دو لغت عربی بفارسی است» (نفیسی، ۱۳۴۴، ص ۵۶).

مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه که در جلد سوم فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نسخه پاریس را از «زین‌اللسانین (کذا به جای ذواللسانین) بدیع‌الزمان حسین بن ابراهیم نطنزی درگذشته ۴۹۹» دانسته است (دانش‌پژوه، ۱۳۶۳، ص ۲۳۸). وی تاریخ استنساخ این نسخه را به جای ۸۴۷، به غلط ۷۴۷ ذکر کرده است.

بالآخره مرحوم دانش‌پژوه و آقای ایرج افشار که در فهرستواره کتابخانه مینوی، المرفاة (نسخه پاریس) را از «بدیع‌الزمان ابو عبدالله حسین نطنزی درگذشته محرم ۴۹۷» دانسته‌اند (دانش‌پژوه و افشار، ۱۳۷۴، ص ۱۷۷).

المرفاة دارای بعضی لغات فارسی ویژه و برخی تلفظهای خاص برای لغات متداول فارسی است. طبیعی است که خوانندگان تصور کنند این لغات و تلفظها خاص گویش نطنز بوده است. تا وقتی که کتاب دستوراللغة، که در انتساب آن به ادیب نطنزی تردید نیست، در دسترس عموم قرار نگرفته بود نگارنده نیز المرفاة را از نطنزی و لغات ویژه و تلفظهای خاص آن را مربوط به گویش نطنز می‌دانست، اما با چاپ دستوراللغة در سال ۱۳۸۰ توسط پژوهشگاه علوم انسانی، به شرحی که در زیر خواهد آمد، در این باره تردید کلی حاصل شد. دستوراللغة رساله دکتری مرحوم رضا هادیزاده بوده که براساس هفت نسخه خطی زیر نظر استاد مرحوم دکتر امیرحسن یزدگردی تصحیح و در سال ۱۳۵۷ از آن دفاع شده است.

دستوراللغة از جهات مختلف با المرفاة تفاوت دارد، بدین شرح:

در آن آمده، هم نام مؤلف و هم نام مُهدی الیه. علاوه بر آن تقسیم‌بندی کتاب نیز موضوعی نیست، بلکه به ترتیب حروف الفبا است. جز آن، پس از مقدمه به معنی دقیق کلمه، مبحث نسبتاً مفصلی در صرف زبان عربی آمده است.

اما آنچه بیشتر از همه مهم است تفاوت زبان این دو کتاب است که مربوط به دو منطقه متفاوت است. ما در اینجا یا اندکی تفصیل به این موضوع می‌پردازیم، اما ابتدا باید به این نکته اشاره کنیم که علاوه بر آنچه مؤلف دستوراللغه در مقدمه گفته که بعضی لغات را به فارسی (عجمی) معنی کرده و بعضی را به عربی، در بسیاری از موارد نیز لغات معروف را بدون ذکر معنی گذاشته و فقط حرف «م» (=معروف) را جلوی آنها گذاشته است، در حالی که در مرقاة لغات کمتری با کلمه «معروف» شرح شده‌اند. اما تفاوت زبان دو کتاب. ما در اینجا تعدادی از لغات عربی را که در دو کتاب برای آنها دو معادل متفاوت فارسی به دست داده شده است ذکر می‌کنیم، سپس برخی لغات را می‌آوریم که برای آنها یک معادل فارسی، اما با دو تلفظ متفاوت آمده است. سرانجام لغاتی را می‌آوریم که در مرقاة معنی شده‌اند، اما در دستوراللغه جلوی آنها «م» گذاشته شده است.

۱) لغاتی که در دو کتاب دو معادل متفاوت فارسی دارند:

مرفاة	دستوراللغة
بَطْم	بناوشک
خَرَاب	بیران
خَتِیْمَه	انگشتبانه
خَسَن	کوک
خُبَّازِی	مُلکک (حاشیه: پنبیره)
دَن	خنب بزرگ
دَخْرِیص	تیریز
ذَمِی	زینهارى
قُرَط	گوشواره
(حَب) الرَّشَاد	اسپندان
رَمَانِیَه	ناروا
زِیَاد (زِیَار) ^۲	لنفاشه

۳) لغاتی که در مرقاة معنی شده، اما در دستوراللغه جلوی آنها «م» گذاشته شده است:

مرفاة	دستوراللغة
بَاذِرُوج	م
بِسْتَوَقَه	م
بِیْم	م
بِرَقَع	م
بِرِج	م
بِنْفَسِج	م
بِوَق	م
بِوَطَقَه	م
بِسَاط	م
خِرْدَل	م
دَرَب	م
دَمَل	م
ذَرُور	م
رَاذِیَانِج	م
رَايِک	م

بالآخره باید به لغاتی اشاره کرد که در مرقاة با همه اختصار آن آمده، اما در دستوراللغه نیست. بعضی از این لغات عبارت‌اند از شاقول، قُرَطْم، خلیط، اشرنج، زنجار، بَدَادان، تَجْفاف، بازی، بازبار، بَرَاق، بُرْجاص، بُلْجَه، بُرْطَلَه، بُلْبُلَه و طَیْحَه.

تصور می‌کنم آنچه گفته شد برای اثبات عدم تعلق مرقاة به ادیب نظرزی کافی باشد. از مقابله دو کتاب نیز این مطلب به خوبی روشن می‌شود که هیچ یک از مؤلفان این دو کتاب اثر دیگری را در دست نداشته است. اما اینکه مؤلف مرقاة کیست هیچ‌کس در این باره اطلاعی ندارد و در منابع موجود نیز چیزی در این

حاشیه:

۲) در مرقاة زیاد آمده که غلط و صحیح آن زیار است.

مرفاة	دستوراللغة	احول
لُوج	کزچشم	ارجل
سَفِیدِیای	یک پای سفید	اَرَش
آنچه در جراحی و واجب آید	تاوان زخمها	ازرُق
کبودچشم	گره چشم	اشهب
خِنگ اسب	چرمه	اشقر
سرخ‌رنگ	اسب‌بور	إعصار
دوله‌باد	گردباد	اغبر
خاک‌رنگ	دیزه	افعی
ماده (=ماده‌مار)	مارگرزه	امیر
فرمانده	فرمان‌روا	باسلیق
رگ‌زیرین	رگ فرونیمه	برق
بَخْتَوَه	ذرخش	بُول
شاشه	گمیز	بِنَق
بِرِغ (اصل: بزغ) گشاده بند آب‌گشاده	گرده‌باد	بناء
بنیاد	دیواربست	

۲) لغات فارسی‌ای که تلفظ آنها در دو متن متفاوت است:

مرفاة	دستوراللغة
اَنَل	شورگر
فُوَّة	روغناس
بِیذِر (بِیذِر)	کدین

خصوص نیست. آنچه را می‌توان تاحدی مشخص کرد زمان و مکان نگارش کتاب است. معروف‌ترین کتاب لغت عربی به فارسی موضوعی (دستگاهی)، السامی فی الاسامی تألیف میدانی نیشابوری متوفی در ۵۱۸ است. مقایسه‌ای اجمالی میان مرقاة و این کتاب نشان می‌دهد که بعضی معادلهای فارسی این دو کتاب یکسان و برخی دیگر متفاوت است. برای اینکه نشان دهیم کدام کتاب احتمالاً از دیگری متأثر است فصل کوچکی از دو متن را که مربوط به پای‌افزار و واژه‌های مربوط به آن است مقایسه می‌کنیم.

مرقاة (ص ۹۰-۸۹) ^۳	سامی (ص ۱۶۹-۱۶۷) ^۴
۱. حُفّ: موزه	۱. حُفّ و موزج: موزه، الموازجة ج (=جمع) والهاء للعجمه
۲. قَفش: کفش	۲. کَوث و قفش: کوش
۳. مِداس: پای‌افزار	۳. مِداس و منقل: پای‌افزار
۴. جرموق: خرکش ^۵	۴. جرموق: خرکش
۵. بهماز: آهن بن موزه	۵. مهماز و کَلّاب: آهن بن موزه که ریاض فراپهلوی ستور می‌زند تا برود.
۶. مِکعب: سرموز	۶. مکعب: سُر
۷. نعل: نعلین	۷. نعل و جِذاء: نعلین
۸. جِذاء: نعلین	۸. نعل و جِذاء: نعلین
۹. شِراک: دُوال نعلین	۹. شِراک: م
۱۰. زِمَام: دوال پشت‌پای به درازنای	۱۰. زِمَام: دوال بر پشت پای به درازا
۱۱. شِسع: دوال نعلین از چپ و راست	۱۱. شِسع: دوال نعلین ازین سوی و از آن سوی
۱۲. لِدَام: هملخت	۱۲. نَقیله و لِدَام: هم‌لخت
۱۳. زِیح: زه	۱۳. زِیح: زه لُخا
۱۴. نَقیله: چار پاره	۱۴. نَقیله و لِدَام: هم‌لخت
۱۵. لِفَافه: پای تاوه	۱۵. لِفَافه: پای تاوه
۱۶. جَوْرَب: معروف	۱۶. جَوْرَب: م

در سامی علاوه بر شانزده واژه فوق هفده واژه زیر نیز آمده که در مرقاة نیست:

۱۷. مَنقل: موزه کهنه
۱۸. تِساخین: موزه‌ها، لاواحدلها
۱۹. فُرطوم: چنگ موزه
۲۰. مُلکَمه: پاره بردخته
۲۱. مُلَدَمه: هم‌لخت کرده
۲۲. مَنقوله و مَنقله: به چهار پاره
۲۳. جِیدة الصِّلَة: نیک پوست
۲۴. طَریاخ: شُم
۲۵. نَقَل: نعلین کهنه
۲۶. سَمیط: نعلین یک توی
۲۷. سَبتیّه: نعلین بیراسته به قرظ

۲۸. لِسَان: زوانه
۲۹. قِیال: دوال در میان انگستان
۳۰. عَقربه: بند دوال بر پشت پای
۳۱. سَعَدانه: بند دوال بر زمین
۳۲. رُغَبانه: جای بند
۳۳. موق: پیش‌بند

چنانکه دیده می‌شود تعداد واژه‌های این فصل در سامی اندکی بیش از دوبرابر مرقاة است (۳۲ در برابر ۱۶)، اما تمام شانزده واژه مرقاة در سامی آمده است. شاید از اینجا بتوان نتیجه گرفت که مؤلف مرقاة، سامی را در دست داشته است. بررسی معادلهای فارسی دو کتاب مؤید این نظر است. از شانزده واژه مشترک میان دو متن واژه‌های شماره ۱، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۵ و ۱۶ یعنی ده واژه دارای معادلهای فارسی یکسان‌اند. از شش واژه باقی مانده، شماره ۹ در مرقاة به دوال نعلین و در سامی به «م» معنی شده است. واژه شماره ۲ (قفش) در مرقاة به کفش و در سامی به کوش برگردانده شده که این تفاوت مربوط به تفاوت گویشهای این دو مؤلف است. واژه شماره ۶ (مکعب) در مرقاة به سرموز (ظاهراً سرموز) و در سامی به سُر ترجمه شده است. ظاهراً سرموز معادل مکعب در گویش مؤلف مرقاة است و با همان کلمه سُر ساخته شده است. واژه شماره ۹ (شِراک) در سامی به «م» ترجمه شده، اما مؤلف مرقاة برای وضوح بیشتر آن را به دُوال نعلین برگردانده است. واژه شماره ۱۱ (شِسع که در مرقاة غلط ضبط شده است) در سامی به دوال نعلین ازین سوی و از آن سوی معنی شده، اما مؤلف مرقاة آن را با صراحت بیشتر به دوال نعلین از چپ و راست تغییر داده است. تنها واژه شماره ۱۳ (زِیح) است که در سامی به زه لُخا ولی در مرقاة به زه تنها برگردانده شده است.

در موارد دیگر نیز بین معادلهای فارسی مرقاة و سامی یکسانی و مشابهت دیده می‌شود. در زیر چند نمونه از این یکسانی‌ها را به دست می‌دهیم:

مرقاة	سامی
رقعه: وُزَنگ ^۶ (ص ۸۵)	وزنگ (ص ۱۵۹)
لِباده: قبانم (ص ۸۶)	قبانم (ص ۱۶۱)
شَنف: ورگوشی (ص ۸۸)	ورگوشی (ص ۱۶۵)
طَنفسه: تنبسه (ص ۹۰)	طنبسه (ص ۱۶۹)

حاشیه:

- ۳) متن مرقاة را مطابق غلطنامه آغاز کتاب تصحیح کرده‌ایم.
- ۴) برای آنکه هر یک از لغات سامی در مقابل معادل خود در مرقاة قرار گرفته باشد ترتیب آنها را به هم زدیم.
- ۵) خرکش کفشی است که روی کفش می‌پوشند (برهان).
- ۶) برهان قاطع این کلمه را به صورت وُزَنگ ضبط کرده است.

سامی	مرقاة	سامی	مرقاة
بالش نشستگی (ص ۹۱)	بالش نشستگی (ص ۹۱)	کول (ص ۹۲)	کودن:
سم (ص ۲۷۱)	سنب (ص ۹۳)	چاه یوز (ص ۷۸)	حُطَاف:
میشینه (ص ۳۳۳)	میش (ص ۱۰۲)	ساوین بنبه (ص ۷۷)	قُقه:
پشک (ص ۳۴۰)	پشکل (ص ۱۰۳)	کوزه آویز (ص ۷۶)	بَراده:
رَزَه (ص ۳۴۷)	رَلو ^{۱۴} (ص ۱۰۶)	تَرِنان (ص ۷۴)	طَریان:
پیو (ص ۳۵۴)	پیو ^{۱۵} (ص ۱۰۹)	پالونه (ص ۷۳)	مصفاة:
کرنک (ص ۳۵۷)	کلنگ (ص ۱۱۱)	جامه فروکردنی (ص ۹۰)	نَمَط:
کاسینه (ص ۳۵۹)	کاسکینه ^{۱۶} (ص ۱۱۴)	جامه فروکردنی (ص ۱۶۹)	
طوطک (ص ۳۵۹)	طوطی (ص ۱۱۴)		
رستخیز (ص ۴۴۹)	رُستخیز (ص ۱۲۴)		
دوازده میل (ص ۴۷۲)	دوازده میل (ص ۱۲۸)		
دز (ص ۴۷۶)	دیز (ص ۱۲۹)		

نظیر این یکسانی‌ها در دو کتاب کم نیست، اما تفاوت‌های دو کتاب نیز زیاد است، چه تفاوت‌های کلی و چه تفاوت در تلفظ. در زیر نمونه‌ای از این تفاوتها را نقل می‌کنیم.

سامی مرقاة

مورُش (ص ۱۶۶)	مهره (ص ۸۹)	خَرز:
آخکوزنه (ص ۱۵۹)	مایه او (= مایه لباس، یعنی جای دگمه) (ص ۸۵)	عروه:
شادروان (ص ۱۶۹)	دوریشه (ص ۹۰)	دُرَنوک:
شوگاه ^۷ از چوب و گیاه (ص ۳۴۰)	جایگاه گوسفند از چوب و گیاه (ص ۱۰۳)	زرب و زَرَبیه:
چیزی است چون سوسمار، کهنتر از وی، دنبال دارد (ص ۳۴۶)	رُوله: چیزی است کهنتر ^۸ از سموسمار، دنبال دراز، مار را بخورد (ص ۱۰۵)	وَزَل:
چیژو ^۹ (ص ۳۴۷)	خارپشت (ص ۱۰۶)	قُفُذ:
کُوزد ^{۱۰} (ص ۳۵۱)	خَبَرَدو (ص ۱۰۸)	خُفَسَاء:
سَنگم ^{۱۲} (ص ۳۵۲)	بُرک (ص ۱۰۸)	ابن و رَدان:
وَرَد (ص ۳۵۲)	تند (ص ۱۰۸)	عَنکبوت:
خَرکُش (ص ۳۵۴)	خَرک (ص ۱۰۸)	حمار قَبان:
آنکه فَرَت تند (ص ۳۵۲)	گِرَتین (کذا به جای کِرَتین، ص ۱۰۸)	خَدَرَنق:
فَرَت عَنکبوت (ص ۳۵۲)	گره او (کذا به جای کِرِه، ^{۱۳} او، ص ۱۰۹)	هَلَل:
کاغنه (ص ۳۵۴)	کاغنه و مگسک (ص ۱۱۰)	دُرُوح:

حاشیه:

- ۷) در مرقاة، ص ۸/۱۰۰ در مقابل حَظیره (کذا به جای حظیره) شوگاه آمده است.
- ۸) اصل: که کهنتر.
- ۹) اصل: چیژو.
- ۱۰) امروز در نیشابور کُوز تلفظ می‌شود به معنی سوسک.
- ۱۱) نوعی سوسک.
- ۱۲) سَنگم.
- ۱۳) برهان: کَرِه.
- ۱۴) زالو.
- ۱۵) بیدی که در پارچه پشمی می‌افتد.
- ۱۶) سبز قبا.

اینک نمونه کلماتی که در دو متن تفاوت تلفظ دارند.

سامی مرقاة

جامه بادروزه (ص ۸۳)	جامه بادروزه (ص ۱۵۸)	بَدله:
پلاس (ص ۹۰)	پلاس (ص ۱۶۹)	مِسح:

۱۷۴۸، به کار رفته است. حمزه اصفهانی، به نقل بیرونی در الصیدنه، ص ۱۱۵، آن را به صورت وَتُوشک به کار برده است (رک. صادقی، ۱۳۸۱ الف، ص ۲۷-۲۸ و صادقی، ۱۳۷۹، ص ۱۳-۱۵).

□ هندوانه به همین معنی امروزی در ص ۶/۱۴۴ در ترجمه هَلَج (؟) که احتمالاً تصحیف فِج است که در همین صفحه، سطر ۵ به خربزه هندی برگردانیده شده است. به نوشته علی بن حسین انصاری در اختیارات بدیعی که در ۷۷۰ نوشته شده این میوه در فارسی خربزه هندی و به شیرازی خیار کدو و به زبان تبریزی هندوانه نامیده می شده است (رک. صادقی، ۱۳۸۲، زیر چاپ، ص ۳۵۶)، اما رشیدالدین فضل الله در آثار و احیاء، ص ۱۸۶، آن را به صورت هندپایانه آورده است (رک. صادقی، ۱۳۸۱ الف، ص ۳۸).

□ خونجید به معنی انزروت و عنزروت در ص ۶/۴۸ و ۷. در سامی، ص ۱۹۸، این کلمه به شکل کُنْجَدَه آمده است. حکیم مؤمن در تحفه می گوید کنجده کلمه ای است که در اصفهان به کار می رود. در مطلبی در حاشیه متن طبی منهاج البیان ابن جزله بغدادی از طبیبی جاستی (جاسبی) که به احتمال زیاد از حمزه اصفهانی نقل شده آمده که اگر رطوبت هوا در کوههای اصفهان بر درخت زوله گونه (اصل: زوله کونه) که نوعی گز است بنشیند صمغی تولید می شود که به فارسی گونزده و به سریانی انزرونا نامیده می شود و اگر این رطوبت در همین کوهها بر نوع دیگری از گز که خن گونه (اصل: خن کونه) نامیده می شود بنشیند صمغی تولید می شود که خن زده نامیده می شود (رک. صادقی، ۱۳۸۱ ب، ص ۴۸). به نظر می رسد که خونجید صورتی از خن زده باشد نه گونزده. زد که به شکل زدهم به کار می رفته به معنی صمغ است که در قم به شکل چَهِه به کار می رود. جزء دوم خونجید همین کلمه است. ضبط کنجده در سامی نیز ظاهراً باید گنجده خوانده شود.

□ کیکج به معنی اِهْقَان و جِرَجِر، یعنی تره تیزک در ص ۸/۱۴۵ و ۹. در ترجمه الابانه، ص ۱۵ نیز کیکج و در الابانه کِکْز آمده. این کلمه در تفسیر ابوالفتح رازی (۱۳۷۲، ص ۴۷) به شکل کِکِج و در نزهتنامه علائی شهردان رازی (رازی، ۱۳۶۲، ص ۸۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴) به صورت کرکج (ظاهراً کرکج) یا مرجحاً کرکج آمده است، اما در فرخنامه جمالی یزدی (۱۳۴۶) به صورتهای کیکز (ص ۶۶، ۱۴۱، ۱۵۶، ح ۱۵۷) ح. کیکیز (ص ۱۵۶ و ۱۵۷ ح)، کهکز (ص ۱۵۶ و ۱۵۷) و کهکج (ص ۱۴۱ ح) آمده است. در دستورالغغه (ص ۱۳۳) کیکیز و در اختیارات بدیعی کیکز، کیکج و کیکیز آمده است. ضبطهای برهان کِکْز، کِکِش، گیکیر، گیکیز، گیکیش، کهزک و کهزل است. اختیارات بدیعی صورت شیرازی این کلمه را کهزک ذکر کرده است. امروز نیز این کلمه در گیلکی به شکل کِکِج به کار می رود.

این کلمات که به مناطق مرکزی و غربی ایران تعلق دارند

دستورالغغه نیز پشکل آمده است. این کلمه در قرن هشتم در شیراز نیز به کار می رفته است (رک. اختیارات بدیعی، ذیل «بعر»). در منابع دیگر این کلمه به صورت پشک آمده و تنها شاهدهی که در لغت نامه آمده از راحة الصدور راوندی است که مؤلف آن اهل راوند کاشان بوده است.

□ تَک در معنی منقار ۱۱۵/۱۰. در دستورالغغه، ص ۵۴۴ نیز معادل فارسی منقار تک ذکر شده است (در یک نسخه: توک). فرهنگ جهانگیری و به نقل از آن سروری و سپس برهان این کلمه را بدون شاهد آورده اند. در لغت نامه دهخدا نیز شاهدهی برای آن ذکر نشده است. این کلمه خاص گویشهای مرکزی و کناره دریای خزر است. در آشتیانی و آمرهای و دلیجانی این کلمه به همین صورت، در تالشی و مازندرانی به شکل تَک، در گیلکی به شکل توک tuk و در سمنانی به صورت تیک tik به کار می رود. در تهران نیز متداول است. نجفی (۱۳۷۸، ص ۳۱۸) یک شاهد از زنده به گور صادق هدایت (چاپ امیرکبیر، ۱۳۳۱، ص ۹) نقل کرده که در آن تک دقیقاً به معنی منقار است، اما آن را به معنی «نوک، انتهای باریک هرچیز» دانسته است. دکتر حسن انوری در فرهنگ بزرگ سخن (تهران، سخن، ۱۳۸۱) ذیل این کلمه آن را به معنی درست خود آورده و یک شاهد دیگر از زنده به گور (چاپ امیرکبیر، ۱۳۴۲، ص ۳۶) برای آن نقل کرده است.

□ میجو به معنی عدس در ص ۸/۱۴۲. این کلمه در دستورالغغه، ص ۳۶۵ نیز به همین صورت به کار رفته است. در ترجمه فارسی الابانه که در اطراف قم و کاشان نوشته شده است (رک. صادقی ۱۳۸۱ ب، ص ۳۵)، این کلمه به شکل نیجو (اصل: نیجو) و در تاریخ قم، ص ۱۱۹ و ۱۲۱ به صورت نیزو آمده است (رک. صادقی، ۱۳۷۹، ص ۱۳). صورت نیجو در یک نسخه از التفهیم بیرونی که در سال ۵۳۸ کتابت شده و کاتب آن معلوم نیست کجائی بوده نیز به کار رفته است، در حالیکه در نسخه های دیگر نرسک آمده است (رک. بیرونی، ۱۳۱۸-۱۳۱۶، ص ۴۵۵، حاشیه). □ شنبلیزه به معنی خُلبه (شنبلیله) در ص ۹/۱۴۲. این کلمه در تاریخ قم، ص ۱۱۲ و ۱۱۹ به صورت شنبلیده و در ترجمه الابانه، ص ۱۳ به شکل شنبلیده به کار رفته است. در گویش صاحب مرقاة، چنانکه در زیر توضیح داده خواهد شد «ذ» و «ز» خلط شده اند.

□ بَنَمَشک به معنی بَطْم و حَبَة الخضره در ص ۱/۱۴۳ و ۲. این کلمه در دستورالغغه، ص ۸۹، به صورت بناوشک و در یک نسخه دیگر به شکل بنمشق (همان صفحه) و در همان نسخه در موضع دیگر (ص ۱۴۷) به صورت منمشک آمده است. صورت دیگر این کلمه و نمشک است که در دستورالادویه، تألیفی از قرن هشتم از شروان، و در قانون ادب حبیش تفلیسی، ج ۳، ص ۱۵۷۶ و

ارتباط این کتاب را با این مناطق نشان می‌دهند. در زیر کلمات و صورتها و تلفظهای خاص این کتاب را که بی‌شک ناشی از گویش مؤلف است به دست می‌دهیم. البته بعضی از این کلمات و صورتها در منابع دیگر نیز آمده‌اند.

کالباد به جای کالبد متن در نسخه آستان قدس (رک زیر) در ص ۱۵/۵. قس. کالبد در ۱/۴۰.

فروهیسته ۲/۶.

دریده چشم ۸/۸.

پیل به معنی پلک چشم ۱۰/۸.

شراب، ظاهراً به معنی آب چشم، اشک: اعمش آنکه از چشم [اش] شراب همی آید و بد بیند ۱/۹. پس شاید باید آن را شراب خواند.

گند دهن به جای گند دهن ۸/۹. در ص ۱۴/۱۴ نیز گند بغل به جای گند بغل به کار رفته است (قس. شوخ بغل در همین ص، ۱۶ و زیرسینه در ص ۵ و ۶). در ص ۱۱/۱۶۲ نیز بندنامه به کار رفته است (قس. نشان‌نامه در همین صفحه، ص ۱۲). جالب است که در ص ۱/۹۶، ۲، ۴ و ۵ به جای کسره، «ی» = \bar{I} به کار رفته است: سپیدی سپید، سیاهی سیاه، زردی زرد و سبزی سبز. در ص ۳ به جای سرخی سرخ، سرخ سرخ آمده، اما در نسخه دیگری از این کتاب که در کتابخانه فاتح ترکیه نگهداری می‌شود، این ترکیب به شکل سرخی سرخ آمده است.

استخان در ص ۱۱/۱۴ در هر دو نسخه به جای استخوان.

هراسان ۱۴/۱۵. نیز در نسخه فاتح.

تهی‌گاه ۵/۱۵. نیز در نسخه فاتح.

کنج در معنی احدب (گوز) ۱۱/۱۵. رک بلغه، ۳۷، ۳۸؛ سامی، ۱۲۰.

دَرّه به معنی شکنجه ۱۰/۱۶. رک. برهان.

کونسته به معنی عَجَز (سَرین) در نسخه فاتح = ص ۶/۱۶ در فرهنگها کونسته ضبط شده است.

بادکند (خایه) در ترجمه آذر ۱۲/۱۷. نسخه فاتح: بادکند.

زهار و زهار ۱۴/۱۷؛ زهار ۱۵/۱۷. در نسخه فاتح در هر دو مورد: زهار.

پوژ به معنی ساق ۱۰/۱۷ و ۱۱. نیز در نسخه فاتح. قس پوزه به همین معنی در «آماسیدن پوزه» در مقابل داء الفیل ۱۱/۶۴ و به معنی ساقه نبات و تنه درخت در ۸/۱۳۳ و ۹. سامی، ۵۱۱؛ پوژ (در چند نسخه: بوزه)؛ بلغه، ۳۰۷؛ پوزه.

پاشینه به معنی پاشنه در ترجمه عقَب ۳/۱۸ و ۴. در فاتح: پاشنه.

شیرخوره در ترجمه رضیع (شیرخوار) ۱۴/۱۸.

کینگ (اصل: کینک) در ترجمه حَزْوَر (به جای صورت صحیح حَزْوَر) ۸/۱۸. نیز رک. بلغه، ۵۵. ح. سامی، ص ۷۵؛ کندواله:

الابانه: کُرْتَلَه؛ بلغه، ۵۵؛ کُرْتَلَه.

بِنَاگوش در نسخه فاتح = ۵/۱۲.

کَهِین در نسخه فاتح در مقابل کَهِین متن ۱/۱۳.

اَرش در مقابل ذراع ۱۵/۱۳. در برهان اَرش و اَرش هردو ضبط شده است.

وَارِن در مقابل مرفق ۱۶/۱۳.

شَهْوَر = شوهر ۲/۲۰. قس شوهر در همین صفحه، ص ۱۲.

دِهی به معنی دهاتی ۸/۲۱.

کَیشت = معبد یهودان ۸/۲۵. رک. برهان.

شَرْمَگین در نسخه فاتح = ۶/۲۴.

کَهِید (= کَهِید) در ترجمه جهید و ناقد در نسخه فاتح = ۶/۲۷ و ۷.

سیاه‌پوش در ترجمه شُرطه ۱۶/۲۷. نیز رک. سامی، ص ۲۲۹.

گَزیده، در ترجمه عَرِیف (در متن به غلط: عَرِیف) ۱۳/۲۷. در نسخه مشهد: گَزیر. در سامی، ۲۲۹؛ آنکه قوم خود را بشناسد.

دَهِیش = دهش، در مقابل صلّه ۸/۲۸.

بَخشیش = بخشش، در مقابل عطا ۹/۲۸.

شَاهول = شاقول ۷/۲۸.

لاک به معنی مَنقَل یعنی زنبر (زنه) ۱/۲۹. مخفف لاوک است. قس. لاک پشت در مقابل لاوک پشت و لافک پشت در ترجمه فارسی‌النهاییه، ص ۳۶۶ و ۵۹۲.

اَسکنه، منقار ۱/۳۰.

گَزینه و گَزینه (به جای کزینه و کزینه) در مقابل مطرفه (= کدین) ۱۶/۳۰ و ۲/۴۴ و گزینه در ۱/۴۲. مقایسه شود با شنبلیزه در ۹/۱۴۲ به جای شنبلیزه و پشیده خرما در ۱۱/۱۳۶.

در مقابل پُشیزه (اصل: پُشیزه) در سامی ۵۱۶.

دَوَات ۳/۳۱.

نُهَنین ۱۰/۳۲.

پیماننده، به جای پیماننده ۹/۳۳.

نارَه کِبَان در ترجمه رَمَانَة القَبَان ۴/۳۳.

دَوانزده ۷/۳۴.

نَوازده = نوزده در نسخه فاتح = ۱۴/۳۴.

بَشک در معنی قرعه ۱۴/۳۶.

گَرارش به معنی خراج ۱۵/۳۶. در نسخه فاتح نیز آمده.

دَسداس در نسخه فاتح به جای دستاس = ۱۴/۳۶.

فُلّه به معنی لَبَاء ۵/۳۷. در نسخه فاتح نیز چنین است.

تَرْدَه آسیا در ترجمه طَسُق یعنی مزد آسیا کردن گندم ۳/۳۷.

کنجید به جای کنجد که در تاریخ قم و ترجمه‌النهاییه، ص ۳۸۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و غیره نیز آمده ۱۱/۳۷. قس. کنجد ۲/۴۴.

جَفْت به جای جُفْت در نسخه فاتح = ۸/۳۸.

پرایه در ترجمه نَسع (طناب) ۴/۳۹. در نسخه ب: براز؛ فاتح: براز. سامی ندارد.

سَمَه در ترجمه سَمِيق (وسيله‌ای در گاوآهن) ۵/۳۹. سامی، ۱۸۶: سیم؛ بلغه، ۱۱۴: سَيم.

کَالِيَد ۱/۴۰. نیز در نسخه فاتح.

خَوَهَل در ترجمه ضَغَاظَه ۲/۴۰. در نسخه فاتح: خَوَاهَل؛ نسخه ب: خواهل. سامی، ۱۸۷: خوهل و در حاشیه: آن چوب که با قالب در موزه کنند یا در کفش.

سیرم، در ترجمه اَشْكُز ۸/۴۰. نسخه ب: صرم. سامی، ۱۸۷: بَرِنْدَاق و آن دوالی باشد سپید.

کَلَاوَه در ترجمه نَاطومَه ۶/۴۱ = سامی، ۱۸۹. کلاوه همان کلاف است.

کَلْوَلَه (= گلوله) در ترجمه کُتَبَه ۷/۴۱. سامی، ۱۸۹. گروهه (= گروهه).

لَوْلَه در ترجمه سَلِيلَه ۹/۴۱. سامی، ۱۸۹: کاله. لوله به معنی ماسوره است.

کُوْتَلَان، در ترجمه رَجِين و به دنبال آن افزوده: یعنی دوک مردان ۳/۴۱. سامی، ۱۸۹: دوک مردان. این کلمه در جای دیگر نیامده است.

جَهْرَه دوک در ترجمه مَنجُون ۴/۴۱. جهره ظاهراً باید چهره خوانده شود که صورتی از چرخه است. مقایسه شود با صورت معرَب شَهْرَق. در برهان نیز جهره آمده، اما در کازرون به شکل چهره به کار می‌رود. سامی ندارد. مؤلف قبلاً در ۶/۳۹ و ۷ و ۸ عجله و منجنون و جَرَجَر را به معنی گردون آورده بود که در سامی، ۱۸۶، نیز چنین است.

کنده پیچ (= گنده پیچ) در ترجمه مِلْقَه ۳/۴۲. سامی، ۱۹۰: کندش پیچ. گنده به معنی گلوله در قمشه به شکل گندی به کار می‌رود. برای گندی، رک. برهان.

کَشْک در ترجمه صَيْصِيَه ۸/۴۳. سامی، ۱۹۱: خار که بدان فرت راست کنند. فرت به معنی تار پارچه است. این کلمه در جای دیگر به کار نرفته است.

گَازور، قِصَار، گَازَر ۱/۴۳ در نسخه ب و فاتح. نیز رک. گَازورِی در سطر ۲ که در نسخه فاتح نیز چنین است.

آهَنجَه، در ترجمه مَبَجَرَه = سامی، ۱۹۱؛ بلغه، ۱۱۶. دستور اللغه، ص ۵۳۶: پالانگ و پالانگ و آهَنجَه.

شِنْخَاَرَه، در ترجمه قَلْبِي در هر دو نسخه ۲/۴۴. سامی، ۱۹۱ و بلغه، ۱۱۶: شخار. این کلمه اگر تصحیف نباشد مبدل شخار است. اما در جای دیگر به کار نرفته است.

اَبْرِشْمِ گَرِين در ترجمه تَقَاد ۹/۴۴. در نسخه فاتح: ابریشم گُزَار.

طَرِفِيل و اِطْرِفَل در مقابل اِطْرِفِيل ۱۱/۶۴ و ح. دل‌کشدی: داروهای دل‌کشدی در ترجمه مَفْرَح القلوب و دواء المِسْک ۱/۴۷ و ۲. این ترکیب شناخته نشد.

گَوارش در ترجمه جَوَارِش ۳/۴۷.

به حرف اضافه و نشانه مضارع التزامی به صورت «بَ» ضبط شده است: بهوش، بدوساند و بیزد ۷/۴۷ و ۸ و ۹. اما بِشْکَاَفَد، ۱۴/۴۷.

کِبَسْت (حفظ) در نسخه فاتح = ۵/۴۸. قس. کِبَسْت در ۷/۱۴۹.

قِتَه (در متن به شکل غَلَطِ قَتَه) به پیروزد و در نسخه فاتح به پیروزد برگردانده شده است ۶/۴۸. در سامی، ص ۱۹۷ نیز پیروزد، اما در بلغه، ص ۱۳۷، پیروزد و در الابانه، ص شانزده: پیروزد یا پیروزد و برزه آمده است. صورتهای دیگر این کلمه بارزد، بیرزه، پیروزی (برهان)؛ بیرزه (نسخه ط سامی)؛ پیروزه (نسخه ح سامی)؛ بیسره (نسخه ص سامی)، بالیجه و بالیژه (ترجمه فارسی الابانه، ص ۷ و ۲۳) است. پیروزد در منابع دیگر نیامده است.

وَشَه در ترجمه وَشَق ۷/۴۸. در بلغه، ص ۱۳۷ و دستور اللغه، ص ۵۸ نیز چنین است، اما سامی، ص ۱۹۷: وَشَق، کُنْغ: تَکْمَلَه الاَصْنَاف، ص ۴۸۳: وَشَق، کُنْغ: تَاجِ الاسْمَاءِ، وَشَق، وَشَه: مَهْدَبِ الاسْمَاءِ، وَشَق، وَشَق: تَرْجَمَه فارسی الابانه، ص ۷: بَشَه. بیشتر فرهنگهای عربی این کلمه را به شکل اَشَق و وَشَق و اَشَج ضبط کرده‌اند. بیرونی (الصیدنه، ص ۵۵) می‌نویسد: فارسی این کلمه را کُو دانسته‌اند، ولی بعضی گفته‌اند کُو وج است نه اَشَق. در ترجمه فارسی صیدنه (ص ۶۵) آمده و اهل سیستان او را اوشک خوانند و پارسیان بعضی او را کج خوانند. اوشک همان وشک و کج همان کُو و کُنْغ است.

وَرْخ، در ترجمه وَج ۲/۴۸. سامی، ۱۹۷: پُر؛ ترجمه فارسی الابانه، ص ۷: پُر: الصیدنه، ص ۶۱۴: وِر، وِرِز، وِرِزْک و اَفْرِزْ؛ صیدنه، ص ۷۰۴: وِرِج، وِرِج، فَرِزْ و فَرِیج؛ برهان: وِرْج که مصحح آن را تصحیف وج دانسته است.

وَنِزَه در ترجمه عِلْک ۴/۴۸. الصیدنه، ص ۱۱۶-۱۱۵: وِنُزِد و اَوِنِزِد؛ ترجمه الابانه، ص ۲۳: وِنِزِد؛ برهان: وِنِزِد و وِنِزِد. در ترجمه فارسی النهایه طوسی که احتمالاً در ری انجام گرفته: بشکجه (ص ۱۶۵).

کوکرت (= گوگرت) در ترجمه کَبْرِیت ۱/۴۹.

زرنی، در ترجمه زَرِنِیخ ۳/۵۰. رک. برهان.

زَنگَارِد در ترجمه زَنجَار ۵/۵۰. قس. زَنگ ۵/۷۹ و ۶.

زَخْمِ بَزْشْک در ترجمه آسِی ۲/۵۱. سامی، ص ۲۱۲:

ریش بزشک.

نَاخِن بَرَای در ترجمه مَقْصَص ۱۵/۵۲؛ نسخه فاتح: ناخن بریاری.

درباره جزء دوم این کلمه که از فعل بیراستن = ویراستن است. رک.

صادقی، ۱۳۶۶، ص ۳۳.

انگستوانه = انگستانه ۸/۵۲ و ۱/۸۰. قس. صورت معرب

کُشْتَبَان و قس. دستوانه ۱/۵۸ = دستکش.

چاشنی‌گیر (نسخه الف) و چاشنگر (نسخه ب) در ترجمه ذوق
۱۴/۶۶.

خون در نسخه فاتح به جای خوان ۴/۶۷ و ۵ و ۶. (تبدیل آن
به ون).

پاها در ترجمه باجات (در متن به غلط باحات) ۱۳/۶۷. بلغه،
ص ۱۴۰: باها؛ سامی، ص ۲۴۱: واها. احتمالاً پاها املای غلط
باها است. در ص ۶۸ در ترکیبات این کلمه چندبار به شکل با
(سکبا، دوغبا...) و چندبار به شکل وا به کار رفته است (ناروا،...
کبروا...). برای توضیح در مورد «پ» به جای «ب» رک. ذیل
چراغ‌بره در زیر.

کاجی در ترجمه حریقه ۴/۷۰. نیز، رک. سامی، ص ۲۴۶؛
بلغه، ص ۱۴۲.

جزدره پیه در ترجمه ضهاره ۱۱/۷۰ و جزدره دنبه در ترجمه
حَم ۱/۷۰ نیز در سامی، ص ۲۴۳. نسخه مشهد: جرده (به جای
جزده)؛ بلغه، ص ۱۴۰: جزدک.

گوثرید (اصل: گوثرید) در ترجمه اُنقوعه ۲/۷۱. نیز در بلغه،
ص ۱۴۱. سامی: گوثرید (=گوثرید)، ص ۲۴۵.
پُست (=پست) در ترجمه سوبق ۳/۷۲.

نان‌خوریس (به جای نان‌خورش) در نسخه فاتح = ۴/۷۳.
ظاهراً نان‌خوریش صحیح است. قس. دهیش ۸/۲۸ و بخشیش
۹/۲۸ و ۱۱/۱۳۱.

هاوان به جای هاون ۱۰/۷۴. در ۱۱/۷۴ هاوان به کار رفته
است.

ترینان در ترجمه طَریان ۹/۷۴. نسخه مشهد: تریان، سلّه.
سامی، ص ۲۵۶: طَریان، ترینان، و در حاشیه: سبدک کوچک که
زنان فتیله در وی نهادند.

چراغ‌بره (=چراغ بره) ۱۳/۷۵. در چندین مثال «ب» آغاز
کلمه به «پ» بدل شده است. پا = با ۱۳/۶۷؛ پستر (=بستر)
۱۳/۹۱؛ پوخله (=بوخله) ۷/۱۴۴.

کوزه بَجَره در ترجمه بلبله ۸/۷۶. بلغه، ص ۱۶۹: کوزه
بانگ‌آور و نسخه «گ» آن: کوزه بجره: سامی، ص ۲۵۴: کوزه
بَجَره.

متاره در ترجمه اداه و مطهره (آفتابه) ۲/۷۶ و ۳. نیز در
دستورالبلغه، ص ۶۳. در لغت‌نامه شاهی از ترجمه ابن اعم
کوفی آمده است. جهانگیری و رشیدی و برهان نیز این واژه را
ضبط کرده‌اند. محشی رشیدی |چاپ هند| نوشته این کلمه در شعر
|امیر| خسرو به کار رفته است، رک. حاشیه برهان.

کَشْفک در ترجمه مِسْطَح ۹/۷۶. نسخه ب: کشف؛ سامی،
ص ۲۵۴: کشف. بلغه، ص ۱۶۹: تک و پهن (ظاهراً یعنی کوزه
تُتک و پهن). نسخه «گ» بلغه: مِسْطَح: کشف کوزه باشد. برهان:

کِنَوْرَه (ظاهراً kenavra) در ترجمه قَنْب ۱۴/۵۳. نسخه الف و
فاتح: کنو. الصیدنه: کنب.

چَرخُست در ترجمه معصر (چرخُشت) ۲/۵۵. نسخه فاتح:
جرخُشت (=چرخُشت).

برِطُزن در نسخه فاتح = ۸/۵۵.

بیشه در ترجمه بَراعَه (نی) ۱/۵۶.

کُشتی‌بان به جای گشتی‌بان ۳/۵۷.

زَرساق به جای زرساو ۲/۵۹ که احتمالاً تصحیف ساواست.
ژیوه = جیوه ۷/۵۹ و ۸. مورد دوم در نسخه فاتح نیز چنین
است.

شوبان در نسخه مشهد به جای شبان متن ۸/۶۰.

گایوان ۹/۶۰ در مقابل رمه وان ۱۰/۶۰. نیز شتربان ۲/۶۰ در
مقابل شتروان در نسخه فاتح و استروان ۴/۶۰ و دشتوان در
۲/۶۱. نیز قس باغبان ۱۱/۶۱ و گرمابه‌وان ۲/۶۳.

کاغد ۱۲/۶۱.

نونئی‌گر در ترجمه قَمَاش ۴/۶۲.

تَم در ترجمه غشاوه یعنی بیماری‌ای در چشم که مانند پرده
است ۱۰/۶۳. نیز رک سامی، ص ۹۰: دیوان خاقانی، ص ۲۸۵؛
گرشاسبنامه، ص ۱۶۴.

سرگردان در ترجمه سَدَر ۳/۶۳؛ نیز در نسخه مشهد. سامی،
ص ۲۶۰ و بلغه، ص ۱۴۹: سرگردا. قس. منش‌گردا (استفراغ) در
الابینه، مکررا و سامی ص ۲۶۰. ظاهراً گردا اسم مصدر از
گردیدن و گشتن است و به قیاس با درازا و پهنای ساخته شده است.
پیلَه (پلک) ۱۴/۶۳. نیز رک. ۱۰/۸.

خَفیدن (سرفه‌کردن) در ترجمه سُعال ۴/۶۴. نیز رک. سطر ۱۰
و ۱۳. فرهنگها: خَفیدن و خُفه. نسخه مشهد: خَفیدن (۱)

زَغَنک در ترجمه فَوَاق (آروغ)؛ نسخه فاتح: زَغَنک. فرهنگها:
زَغَنک. احتمالاً غلط کاتب است، رک. زُزْشگ و فُزْشَب و وُزْشگ
در زیر.

شکم‌ران در ترجمه اسهال ۵/۶۴. شکم‌ران یعنی رانش شکم،
شکم‌روش (در قم: شکم روه).

خوک که بر گردن و ران و بغل پیدا گردد، در ترجمه خنزیر
۱۲/۶۵ و ۱۳. برای این معنی، رک. برهان. امروز آن را خنازیر
می‌گویند، اما در بعضی متون قدیم به جای آن خوک استعمال
شده است.

اَزْخ به جای اَزْخ و اَزْخ (زگیل) ۱/۶۵. در نسخه فاتح: اَزْخ.

سُرخْزه در ترجمه حِصَبه ۸/۶۵. رک. برهان.

ناخوش‌منش در ترجمه غُثیان ۱۱/۶۶. همان که سامی به
منش‌گردا برگردانده است. نسخه مشهد: [نا]منیش‌گردیدن؛ نسخه
فاتح: منش پُرده؟

کَشَف، کوزه سرپهن دهان فراخ، یعنی یخدان و بنابراین کشف همان بارچ امروزی است. کشفک در منابع دیگر نیامده است.

کُنْجَه در ترجمه غراره (جوال تورمانند) ۸/۷۶. در نسخه فاتح خُرَج (نوعی خرجین) نیز به کُنْجَه برگردانده شده است. این کلمه در منابع دیگر نیامده است.

شِکْنَجَه جُوال در ترجمه شظاظ ۱۰/۷۶. دهخدا شکنجه را به چوب گوشه جوال معنی کرده است. (رک. سامی، ص ۲۵۵: که شظاظ چنین معنی شده). منتهی الارب قسطن را به شکنجه معنی کرده است.

نَهْرَه در ترجمه مِمَخَص ۱۱/۷۷. در فرهنگها این کلمه با ضبط نَهْرَه آمده است. نیز رک. لغت فرس، ذیل آئین. امروز در شیراز نَهْرَه به معنی مَشْکی است که در آن دوغ می‌زنند.

افروخته در ترجمه صَقیل (در اصل به غلط: صیقل) ۴/۷۹. رک. سامی، ص ۲۸۶-۲۸۷.

زَنگ به جای زنگ (فلزات) ۵/۷۹ و ۶. قس زنگار ۱۵/۳۰ و ۵/۵۰.

دَشَنه به جای دِشَنه امروزی ۷/۷۹. فرهنگها نیز آن را دَشَنه ضبط کرده‌اند.

روبايند به جای رُبايند ۸/۷۹

جوماق در ترجمه دَبوس ۴/۸۱

کَفْجَک در ترجمه مِثْرَه ۱۳/۸۱. در نسخه فاتح: کَفْجوک. بلغه، ص ۱۸۴: مِثْرَه، جامه نرم که بر زین افکنند تا نشست آسان باشد. نیز رک سامی، ص ۲۸۲. برهان کَفْجَک را به دامن زین معنی کرده است.

دُوال ۲/۸۱

نُوار = نوار ۱۲/۸۳؛ ۶/۹۹

کُودَبان در ترجمه قُرطاط ۱۳/۸۲. سامی، ص ۳۲۲، قُرطاط را به پشماگند ترجمه کرده است. پشماگند پارچه‌ای است که از پشم پرکنند و بر پشت ستور نهند و تنگ بار را روی آن گذارند. کودبان در جای دیگر نیامده است.

پالاس = پلاس در نسخه ب ۱۰/۸۲. در فاتح نیز پالاس است. نیز در ۱۱/۹۰ در ترجمه مِشَح و نسخه فاتح و ۲/۹۹.

سروار (=سربار) در ترجمه عِلاوه ۱۳/۸۲

شْتور = شتر ۱۲/۸۲

کازیره به جای کاجیره و کازیره ۱/۸۳. قس کازیره در ۱۴۳/۴ و ۳

گَران ۷/۸۳ و ۸

پُرزَه جامه در ترجمه زَبير و خَمَل ۱/۸۴ و ۲. سامی، ص ۱۶۱: پرزه جامه.

مايه در ترجمه عُرُوه به معنی جای دگمه در مقابل انگله به

معنی دگمه در مقابل رَز ۱/۸۵ و ۲. در نسخه فاتح: مايه کُوزگَرَه و در نسخه ب: مايه کُورگَرَه. (در برهان گوزه‌گره به نوعی گره خوش‌نما معنی شده است).

وَزَنگ در ترجمه رَقعه (پینه و وصله) ۴/۸۵. سامی، ص ۱۵۹: وَزَنگ؛ برهان: بر وزن تَفَنگ. مقایسه شود با رَزَنگک به جای رَزَنگک که ظاهراً غلط کاتب است.

نُورِد در ترجمه کُفَّه (حاشیه پیراهن. در اصل: کُفَّه) ۳/۸۵. لَپاجَه در ترجمه صُدْرَه (فرجی و بالاپوش) ۱۰/۸۶. سامی، ص ۱۶۰: لَپاجَه (=لباجه); بلغه، ص ۱۵۷: لَپاجَه. برهان: لَپاجَه و لَپاجَه.

تالسان در ترجمه طيلسان ۷/۸۶

رُباه = روباه ۸/۸۷

آواره در ترجمه ظَهاره ۱۱/۸۶. سامی، ص ۱۶۰: آوره؛ بلغه، ص ۱۵۷: آوره. فرهنگها: آیره و آوره به معنی رویه لباس. شادروان ۴/۹۰

پِستَر = پستر ۱۳/۹۱ و ۱۴. نیز در نسخه فاتح. نیز رک ۱/۹۱: پِستَر آهنگ.

سُنب به جای سنب در نسخه فاتح: ۸/۹۳ و ۹

بَدپِشت در ترجمه شَموس (چموش) ۲/۹۴. سامی، ص ۲۷۳: که پشت ندهد. بلغه، ص ۱۸۱: آنکه پشت ندهد.

کَمِيزَه در نسخه مشهد در ترجمه کَمِيت ۴/۹۵. سامی، ص ۲۷۵: کَمِيت، [اسب] بش و دنبال سیاه. قس کمیزه در ترجمه خَلِيط ۴/۱۴۹

بُش اسب ۴/۹۳ و ۵ و ۴/۹۵. نیز در بلغه، ص ۱۷۵. سامی، ص ۲۷۵: بش. برهان: بَش، بُش، پَش و فَش؛ عجایب المخلوقات، ص ۳۶۰: بوش؛ ترجمه تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۲۸۶: ترجمه تاریخ بلغمی، ص ۱۰۷۳: مجله سیمرخ، ش ۱، ص ۵۴-۵۵: برش؛ ترجمه النهایه، ص ۵۹: بُش.

دِيزَه در ترجمه اَصْداء ۱۱/۹۵. نیز در ۵/۹۹. در ترجمه ازرَق. سامی، ص ۲۷۵ و بلغه، ص ۱۸۰: اخضر، دیزه. ظاهراً اَصْداء تصحیف اخضر است. دیزه با این ضبط در منابع دیگر نیست. در شوشتر دیزه به معنی خر خاکستری است. در کوهمره نودان فارس خَرْدِیدَه (dida) به این معنی به کار می‌رود. قس. دیزه در ۱/۱۲۹ و ۱۵ به معنی دز.

ستروان = سترون ۲/۹۸

سُؤَل در ترجمه فَرِيسِن یعنی آنچه به جای ناخن شتر است ۶/۱۰۰. سامی، ص ۳۰۴: سُؤَل (دوبار); بلغه، ص ۲۱۲: بغل شتر؛ نسخه «گ»: سُؤَل؛ برهان سُؤَل.

نُهاز در ترجمه فائِد (گوسفند و بز) ۲/۱۰۲. رک. لغت فرس و لغت‌نامه.

کژنه در ترجمه صُرَد ۶/۱۱۱. نسخه فاتح: کزنه؛ برهان: کژنه
و کژنه؛ در حاشیه متن عربی النهایه طوسی؛ ریزاد کزنه (رک.
النهایه، ج ۳، ۱۳۶۰، ص ۱۰۰۹).

کجله در ترجمه عقق ۶/۱۱۲. نسخه فاتح: کوله؛ سامی،
ص ۳۶۲ و بلغه، ص ۲۵۶؛ کلازه؛ برهان: کجله. عققه، بانک
کجله ۷/۱۱۷؛ نسخه فاتح: کجله.

بانگ‌گشن در ترجمه راعبی ۳/۱۱۲؛ نسخه مشهد: بانگ‌کش
و در حاشیه: صداکن. نسخه ب: بانگ‌کشن. راعبی در سایر
فرهنگهای عربی به فارسی نیامده است.

پال به جای بال ۶/۱۱۲.

چکاوک به جای چکاوک ۷/۱۱۴.

خُر به جای خار ۷/۱۱۵.

تُک در ترجمه منقار ۱۰/۱۱۵. رک ص ۲۳.

کنده مویه در ترجمه زَعَب ۱۰/۱۱۶. سامی، ص ۱۸؛
کندامویه؛ تکملة الاصناف، ص ۱۱۴؛ کندامویه یعنی موی خرد؛
مقدمه الادب، ص ۱۷۵؛ کنداموی و کندامویه، موی مادرزاد. نیز
رک. برهان.

دوله‌باد در ترجمه اعصار ۱۴/۱۱۹؛ بلغه، ص ۳۳۶؛ دوله باد؛
سامی، ص ۴۳۳؛ دوله؛ برهان: دوله و سنگ دوله به معنی گردباد.
در خراسان: دولخ‌باد.

چکم در ترجمه قطر ۱۳/۱۲۰. این کلمه در منابع دیگر نیست.
پُر در ترجمه صقیع و ضریب و جلید یعنی برف‌ریزه. ۶/۱۲۰ و
۷ و ۸؛ نسخه فاتح: تزه (l)؛ سامی، ص ۴۳۹؛ پُر.

اورمژد در ترجمه مشتری ۵/۱۲۱.

کاسه درویشان در ترجمه فکّه (اکلیل شمالی، صورتی فلکی)
۱/۱۲۳، نیز در سامی، ص ۴۴۵.

رُستخیز ۱۱/۱۲۴.

بام سپیده در ترجمه صبح ۱۶/۱۲۴.

بخست خفته در ترجمه غطیط ۸/۱۲۶. سامی، ص ۴۵۶؛
بُخست خفته. بُخست یعنی صدای بینی هنگام خواب، رک. برهان
و نزهتنامه علائی، ص ۷۲.

دیداری در ترجمه معین (آب) ۸/۱۳۰. سامی، ص ۴۸۲؛ که
بینند چون می‌رود.

برغ (در اصل: بزغ) به معنی بندآب ۸/۱۳۱ و ۹.

بخشیش ۱۱/۱۳۱.

شَلوار ۱۲/۱۳۲.

فَهه کشتی در ترجمه وجداف ۹/۱۳۲. سامی، ص ۴۸۹؛ فِه.

أمرود ۱۲/۱۳۴.

با دُمستان = بادامستان ۱۱/۱۳۴.

پُسته ۱۳/۱۳۴. نیز در سامی، ص ۵۲۰.

زنگله گاو و گوسفند در ترجمه ظلف ۶/۱۰۳. نیز در نسخه
فاتح. رک. سامی، ص ۳۳۸. ابانه، ص ۱۲؛ زنگله؛ ترجمه ابانه،

ص ۱۰؛ زنگله؛ برهان: زنگله بر وزن زنگله، سم شکافته مانند سم
آهو و گاو و گوسفند. نیز رک. مقدمه الادب زمخسری، ص ۴۴۱؛

المصادر زوزنی، ص ۹۲، ۱۴۵، ۲۵۱؛ زنگله و زنگله. در تفسیر
پاک ص ۱۵؛ شنگل به معنی سم. نیز تاج‌المصادر بیهقی،

ص ۱۰۰؛ نیز رک. تعلیقات دکتر علی رواقی بر تفسیر پاک،
ص ۱۲۶. امروز در افغانستان به شکل شَنگل به کار می‌رود.
احتمالاً واژه قاینی šembok به معنی سم نیز - که بی‌شک با سم

ارتباط دارد- با این کلمه نیز مرتبط باشد.

شَغَل = شغال ۱/۱۰۵، اما شغال ۶/۱۱۷.

روله در ترجمه وَرَل (نوعی سوسمار بزرگ) ۵/۱۰۵. نیز در
نسخه مشهد. این کلمه در جای دیگر نیامده است. ابوهلال

عسکری خوزستانی معادل فارسی ورل را دران ذکر کرده است
(صادقی، ۱۳۶۶، ص ۴۲). در دستور الادویه مارویله به معنی
نوعی از سوسمار به کار رفته است (صادقی، ۱۳۸۱ الف، ص ۲۹).

کِرَباسو = کِرَباسو ۸/۱۰۵ و ۱۰ و ۱/۱۰۶.

کجدم = کوزم در نسخه فاتح = ۱/۱۰۷.

گِرَتَن در ترجمه خَدَرَنَق (به جای خدرنق) ۸/۱۰۸. نسخه
فاتح: گَرَه نَن؛ برهان: گَرَه نَن؛ دیوان قوامی، ص ۲۱؛ کَرَتَن؛
عجایب‌المخلوقات، ص ۶۲۹؛ کَرَه بَاف و غیره.

گِرِه در ترجمه هَلَل (تار عنکبوت) ۱/۱۰۹. نسخه فاتح: گَرَه.
شُپش ۳/۱۰۹. قس. شُپشه ۶/۱۰۹ در ترجمه سوس.

رَشک = رشک ۴/۱۰۹.

بُرک در ترجمه ابن وردان ۳/۱۰۸. سامی، ص ۳۵۲؛ سَنگَم
(= سَنگَم)؛ بلغه، ص ۲۵۰؛ سَنگَم؛ دستوراللغه، ص ۳۲؛ بنات
وردان، خرک خفزدو؛ ص ۶۲؛ نسخه ش: سوسکه.

بُیُو در ترجمه عُنّه (بیدجامه پشمین)، نسخه مشهد: پیوه؛ سامی،
ص ۳۵۴؛ پیو.

درخت سُنَب در نسخه فاتح در ترجمه شُرفه ۱۰/۱۰۹. قس.
سُنَب به جای سم در ترجمه حافر در همین نسخه در ص ۸/۹۳.

دَیَلَمَک در ترجمه رتیلان ۳/۱۱۰. نسخه فاتح: دَیَلَمَک. سامی،
ص ۳۵۴؛ دَیَلَمَک؛ مهذب‌الاسماء؛ دَیَلَمَک؛ تکملة الاصناف،
ص ۲۵/۱۶۱؛ دَیَلَمَک؛ دستوراللغه، نسخه م، ص ۲۳۴؛ دَیَلَمَک؛

برهان: dēlmak (با یاء مجهول).

بوهه در ترجمه بُویُو (نوعی مرغ شکاری) ۶/۱۱۱. نیز در
نسخه مشهد؛ نسخه فاتح: بُهه. بلغه، ص ۲۵۲؛ چُکک. ناظم‌الاطباء

بوه و بوهر و بوهه را نوعی پست از باز شکاری دانسته که
تعلیم‌پذیر نیست. رک. بازنامه نسوی، ص ۱۵۸ و ۱۶۳.
داله در ترجمه رَحْمه ۲/۱۱۱. برهان: دال و دالمن.

- جلغوزه در ترجمه جَلُوز ۱/۱۳۵. سامی، ص ۵۲۰: جلغوزه؛ بلغه، ص ۳۱۵: جُلغوزه.
- سِنَجَد ۳/۱۳۴ و ۴.
- سِنَجَد رازی در ترجمه عناب ۴/۱۳۵. سامی، ص ۵۲۰: سنجد جیلان؛ مقدمه الادب، ص ۱۰۸: سنجد گیلانی.
- اَزْدَف در ترجمه رُعرور ۱/۱۳۵. نسخه مشهد: اَزْدَف؛ سامی، ص ۵۲۰: اَزْدَف؛ بلغه، ص ۳۱۵: اَزْدَف؛ ترجمه ابانه، ص ۱۶: اَزْدَف (اصل: اَرْدَف) یعنی کوچ [=کوج]؛ الابینه، ص ۱۷۲: اَزْدَف؛ الصیدنه، ص ۳۱۴: اَزْدَف؛ برهان اَزْدَف و اَزْدَف؛ دستوراللغه، ص ۲۵۶: سرخک؛ نسخه فاتح مرقاة: کج (ظاهراً کجج یا کجج)؛ تکملة الاصناف، ص ۱۶۶: اَلج.
- دَلَه درخت خرما در ترجمه جُمَار ۴/۱۳۶. سامی، ص ۵۱۴ و بلغه، ص ۳۱۱: دل درخت خرما.
- خورما ۷/۱۳۶ در مقابل خرما در بقیه صفحه.
- آسته = آسته، هسته ۵/۱۳۶ و ۶ و ۸ و ۹ و ۱۰.
- پشیده خرما در ترجمه تُفروق (اصل: تفروق) ۱۱/۱۳۶. سامی، ص ۵۱۶: بُشیزه (=بُشیزه) بر سر خرما.
- گَز = گز (طرفاء) ۱/۱۳۸ و ۲.
- اَوْرَس (در اصل: اَوْرَس) در ترجمه اَهْل (نوعی سرو) ۵/۱۳۸. سامی، ص ۵۲۲: اُزَس و اَوْرَس (حاشیه).
- زُوشگ (=زرشک) در ترجمه انبرباریس ۳/۱۳۹؛ الصیدنه، ص ۷۴: زرشگ و زِرُک و زِرکش.
- دیوه در ترجمه ضَبَعه ۶/۱۴۰. شاید مبدل دیهه باشد.
- آسه در ترجمه سَفَاد ۹/۱۴۱. سامی، ص ۴۹۸: آسه. برهان: آسه، زمینی که برای کشت آماده کرده باشند.
- میجو در ترجمه عَدَس، رک. ص ۲۳.
- شبلبزه در ترجمه حَلِبَه (اصل: حَلِبَه). رک. ص ۲۳.
- کلول (اصل: کلوک) در ترجمه جُلْبَان (اصل: جُلْبَان) ۱۱/۱۴۲.
- بَنَمَشک در ترجمه بَطْم ۱/۱۴۳ و ۲. رک. ص ۲۳.
- تخمیانه در ترجمه بَدْر ۸/۱۴۳. سامی، ص ۵۰۰: تخم یانه در ترجمه بَزْر.
- پُوغُنَج به جای بوغُنَج در ترجمه شونیز ۲/۱۴۳.
- گَشَنید به جای گَشَنیز ۶/۱۴۳ و ۶/۱۴۵.
- پُوخَلَه به جای بوخله در ترجمه فَرَفَخ ۷/۱۴۴.
- چُغَنَدَر ۸/۱۴۵. در قم به شکل چوغَنَدَر متداول است.
- کِیکِج ۸/۱۴۵ و ۹. رک. ص ۲۳.
- پوذینه در ترجمه حَبَق ۱۲/۱۴۵.
- بویانک در ترجمه باذروج ۱/۱۴۶. برهان: بویَنگ بر وزن هوشنگ. در کتاب طَبی منهج الیبان ابن جزله بغدادی زیر کلمه باذروج در متن نوشته شده هوبونک. حمزه اصفهانی در موازنه
- معادل حوک (=بادروج) را در زبان جی اصفهان بونک نوشته است، رک. صادقی ۱۳۸۱ ب، ص ۱۵.
- سپانخ در ترجمه فَنَاح ۱/۱۴۶. نسخه ب: الاسفناخ، سپانخ. سپانخ مخفف سپاناخ است، اما فَنَاح معلوم نیست چه کلمه‌ای است.
- اَویش به جای اَویشن ۳/۱۴۶. نسخه ب: اَویشن. مُرد = مورد ۶/۱۴۷.
- نسترن در ترجمه نسرین ۴/۱۴۷.
- سپست = اسپست (یونجه) ۱/۱۴۹ و ۲ و ۳. قس. دیو سپست ۲/۱۵۱.
- کُمیزه (ظاهراً: گمیزه) در ترجمه خلیط ۴/۱۴۹. سامی ص ۵۰۷: خلیط، گیاه و سپست برهم آمیخته. قس. کُمیزه در ترجمه کمیت ۴/۹۵.
- کپست به جای کپست در ترجمه عَلَم (بوته حنظل) ۷/۱۴۹. سامی، ص ۵۰۷ و بلغه، ص ۳۰۵: کوسته. نیز قس. کپست در نسخه فاتح مربوط به ص ۵/۴۸.
- دَهَنَه در ترجمه حلفاء ۱/۱۵۰. سامی، ص ۵۰۸ و بلغه، ص ۳۰۵: دُوخ. دهنه در منابع دیگر نیامده است.
- ریباج در ترجمه ریباس ۳/۱۵۱. سامی، ص ۵۰۸: ریواج. سیماروغ به معنی قارج ۱/۱۵۱. در خراسان: سُمَازِق.
- سَرمَه در ترجمه رَغَل ۱/۱۵۱. سامی، ص ۵۰۸: سرمه؛ برهان: سَرمَک.
- ویشه مویزه در ترجمه لَبَلاب ۴/۱۵۲. سامی، ص ۵۰۹: مویزه؛ نسخه ق: میویزو؛ نسخه ح: مویزه؛ نسخه ن، ط: میویزه؛ بلغه، ص ۳۰۵: میویزه؛ ابانه، ص ۲۴/۱۸: مویزه. ویشه جلوی مویزه معلوم نیست چه کلمه‌ای است.
- پنآگاه به جای پناه‌گاه ۱۳/۱۵۳ و ۱۴.
- گرمه‌سیر به جای گرمسیر ۱/۱۵۴.
- کلاته در ترجمه دسکره ۴/۱۵۴. رک. برهان.
- اسبرس در ترجمه میدان در نسخه مشهد = ۵/۱۵۴.
- بالان به معنی دهلیز ۵/۱۵۵ و ۶. رک. سامی، ص ۵۲۷ و بلغه، ص ۳۲۲.
- کَشک = کوشک ۱۰/۱۵۵ و ۱۱. قس. کوشک ۱۳/۱۵۵.
- بام‌ستون در ترجمه مشربه ۵/۱۵۶. در سامی، ص ۵۲۹ مشربه به «بام ستون یعنی غرفه سرناپوشیده» معنی شده است. این کلمه در بلغه، ص ۵/۳۲۵ و ۶ نیز آمده است.
- سُنَب در ترجمه سَرَب یعنی خانه زیرزمینی ۹/۱۵۶. سامی، ص ۵۲۹: سَنَب. بلغه، ص ۳۲۵: سَنَب؛ مقدمه الادب، ص ۱۲۸: سَنَب گشاده.
- فُوسَب به جای فَرَسَب یعنی تیر سقف‌خانه ۲/۱۵۷. قس.

زُوشگ در ۳/۱۳۹ و زَغْنُک در ۵/۶۴. رک. سامی، ص ۵۳۰ و بلغه، ص ۳۲۴.

کُزوتی، در ترجمه غِماء یعنی سقف و پوشش خانه ۹/۱۵۶. سامی، ص ۵۳۰. کزونی وُزمو(۱)

تَوَه در ترجمه جایزه (چوب بزرگی که تیرهای سقف را روی آن می‌گذارند) ۱۲/۱۵۶. نیز در سامی، ص ۵۳۰.

پیش‌در ترجمه ضَبَّه (چفت در) ۸/۱۵۸. دستوراللغه، ص ۳۲۴: بَش (=بَش) در (یک نسخه: پَس در)؛ ص ۳۴۰: ضَبَب، بَش (یک نسخه: بَس) برزد؛ سامی، ص ۵۳۱: بَش در. بَش به معنی بست آهنی است که بر صندوق و در می‌زنند و هنوز در مشهد به کار می‌رود، اما در اینجا تناسب ندارد و ظاهراً پَس در درست باشد، مگر اینکه بَش در این مناطق به معنی چفت در به کار رفته باشد.

داربُزین ۱/۱۵۹. سامی، ص ۵۳۳: داربُزین. برهان: داربُزین بر وزن ماه جبین.

مزید (=مَزِید) به جای مزگت ۸/۱۶۰.

حَج کول در ترجمه مُعافِر ۱۳/۱۶۲. نیز در سامی، ص ۴۷.

یک رَدَه در ترجمه سطر ۲/۱۶۳.

تراششِ قلم در ترجمه جِلْفَه ۲/۱۶۴. نیز در سامی، ص ۴۱.

شُکوهی در ترجمه اَبْهَه ۹/۱۶۵.

مُردگانی در ترجمه عَرَبون (بیعانه، پیش‌قسط) ۴/۱۶۷.

خواهیش ۱/۱۶۷.

اکثر واژه‌ها و تلفظ‌هایی که در مرقاة آمده به احتمال قریب به یقین از خود مؤلف است و مطابقت نسخه‌ها با هم این نکته را تأیید می‌کند. البته اختلافاتی که در مورد ضبطها و واژه‌ها دیده می‌شود باید به حساب کاتبان گذاشته شود، مانند شغل در کنار شغال؛ با در کنار وا (به معنی آش و غذا و نیز پیشوند فعلی، مانند وا کرده ۴/۷۰ در مقابل باز کرده ۸/۹۸ و باز کردن ۷/۶۷) و شتور در کنار شتر و غیره. این نکته نیز محتمل است که در بعضی موارد مؤلف ناخودآگاه تحت تأثیر گویش خود قرار گرفته، در حالی که در موارد دیگر که آگاهی داشته سعی کرده است تلفظ‌های فارسی معیار را به کار بگیرد. بسیاری از واژه‌های کتاب واژه‌های کهنه‌ای هستند که چنانکه نشان دادیم - در منابع دیگر نیز آمده‌اند، ولی تعداد زیادی از آنها نیز واژه‌های محلی هستند، اما این واژه‌ها نیز کهنه هستند و مطابقت بعضی از آنها با دستوراللغه این نکته را تأیید می‌کند. با توجه به اینکه مؤلف کتاب خود را بعد از سامی نوشته طبعاً اندک یا مدت زمانی بعد از میدانی می‌زیسته است. احتمال قوی این است که کتاب در قرن ششم و یا آغاز قرن هفتم نوشته شده باشد. وجود کلمات زیادی که در آنها واج «ز» به کار رفته تعلق این کتاب را به این دوره تقویت می‌کند. بعد از قرن هفتم

«ز» به تدریج جای خود را به واج «ج» داده است. نسخه آستان قدس به نوشته دکتر جوینی متعلق به اوایل قرن هفتم است. ممکن است بعضی استدلال کنند که میدانی از مرقاة اقتباس کرده است و یا اصلاً هر دو مؤلف از مأخذ مشترکی استفاده کرده‌اند. این احتمال بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا این کتاب یک کتاب کوچک دستی است و بعید است که میدانی در تألیف کتاب وزین خود از این متن استفاده کرده باشد. به علاوه، اگر میدانی از این کتاب اقتباس کرده بود خواه ناخواه تعدادی از کلمات و تلفظ‌های محلی آن وارد کتاب او می‌شد، در حالی که چنین نشده است. جز این، مقداری از لغات سامی با بلغه مشترک است و پیداست که اینها لغات خراسانی هستند. تعدادی از این لغات است که وارد مرقاة شده است. صاحب مرقاة این لغات را از میدانی گرفته نه از صاحب بلغه. ما هیچ قرینه‌ای دال بر تأثیر بلغه در مرقاة یا به عکس در دست نداریم.

وجود مأخذ مشترک برای این سه کتاب نیز منتفی است، زیرا در آثار گذشته به هیچ کتاب معروفی که قبل از میدانی درباره ترجمه لغات عربی به فارسی تألیف شده باشد اشاره نشده است. خود میدانی هم در این باره چیزی نگفته است.

از مرقاة چندین نسخه در دست است. احمد منزوی (۱۳۵۰)، ص ۲۵-۲۰۲۴ (۲۰۲۴) نسخه از این کتاب فهرست کرده است، اما شماره ۱۹۴۱۶ آن یعنی نسخه شماره ۱۹۲۹/۸ دانشگاه تهران کتاب دیگری است و با مرقاة ارتباط ندارد. یکی از این نسخه‌ها نسخه شماره ۵۱۷۸ کتابخانه فاتح ترکیه است که به نسخ کهن نوشته شده و یادداشتی به تاریخ ۸۰۳ در آن هست. فیلم این نسخه به شماره ۲۲۸۶ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. ضبطها و تفاوت‌های این نسخه را من در مقاله حاضر نقل کرده‌ام. نسخه دیگری از این کتاب که در فهرست منزوی نیامده متعلق به آستان قدس رضوی است که آقای دکتر عزیرالله جوینی آن را در نامه آستان قدس، سال هشتم، شماره ۴، ۱۳۴۹، ص ۱۱۴-۱۰۳ معرفی کرده و اختلافات مهم آن را با نسخه چاپی نقل کرده‌اند.

متن چاپی چنانکه گفته شد براساس دو نسخه پاریس و الوجامع بورسه تهیه شده است. مصحح در تصحیح کتاب بسیار بی‌دقتی کرده و واژه‌های بسیاری را از قلم انداخته و موارد بسیار دیگری را نیز غلط خوانده است. اولیای بنیاد فرهنگ پس از چاپ و توزیع کتاب متوجه این افتادگیها و غلطها شده و «یکی از اعضای فاضل بنیاد» [=دکتر علی رواقی] را مأمور مقابله نسخه‌های مبنای تصحیح با متن چاپی کرده و افتادگیها و اغلاط را در چهار صفحه چاپ کرده و به پایان مقدمه نسخه‌های توزیع نشده جسیانیده‌اند. براساس این فهرست ۱۶۶ مورد افتادگی و ۱۶۷ مورد غلط‌خوانی در متن چاپی هست. مقابله‌کننده تنها افتادگیها و غلطهای معادلهای

فارسی کتاب را از دو نسخه مبنای چاپ استخراج و چاپ کرده است، اما به اغلاط اصل عربی کلمات توجهی نکرده است. در کلمات عربی کتاب اغلاط فراوانی دیده می‌شود که مصحح تنها به اندکی از آنها در حاشیه اشاره کرده و بقیه را به همان صورت اصلی رها کرده است. ما در این مقاله به پاره‌ای از آنها اشاره کرده‌ایم. جای آن دارد که صاحب همتی این کتاب را که از نظر احتوا بر لغات شاذ فارسی و تلفظهای گویشی خاص بسیار مهم است از نو با هشت نسخه موجود مقابله و تصحیح کند.

کتابنامه

- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد، ۱۳۱۸-۱۳۱۶، التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، به کوشش جلال همایی، تهران، چاپخانه مجلس.
- _____، ۱۲۷۰، کتاب الصیدنة فی الطب، به کوشش عباس زریاب، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- _____، ۱۳۵۸، صیدنه، ترجمه ابوبکر کاسانی، به کوشش منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران، شرکت افست، ۲ جلد.
- بیهقی، ابوجعفر احمد بن علی، ۱۲۷۵، تاج المصاדר، به کوشش هادی عالمزاده، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ج ۲.
- _____، ۱۳۴۸، تفسیر قرآن پاک، به کوشش علی رواقی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- جمالی یزدی، ابوبکر مطهر، ۱۳۴۶، فزخانه، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
- دانش پژوه، محمدتقی، ۱۳۶۲، فهرست میکروفیلیمهای کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ج ۳، تهران، دانشگاه تهران.
- دانش پژوه، محمدتقی و ایرج افشار، ۱۳۷۴، فهرستواره کتابخانه مینوی و کتابخانه مرکزی پژوهشگاه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رازی، شهرمدان بن ابی الخیر، ۱۳۶۲، زهنتامه علائی، به کوشش فرهنگ جهانیور، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (=پژوهشگاه).
- رازی، ابوالفتوح، ۱۲۷۲، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن = تفسیر ابوالفتوح، به کوشش محمدجعفر یاحق و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ج ۴.
- زنجی سجزی، محمود بن عمر، ۱۳۶۴، مهذب الاسماء، به کوشش محمدحسین مصطفوی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- زنجیری، محمود بن عمر، ۱۳۴۲، پیشرو ادب یا مقدمه الادب، به کوشش سیدمحمد کاظم امام، تهران، دانشگاه تهران، ۳ جلد.
- زوزنی، ابو عبدالله حسین، ۴۰-۱۳۳۹ و ۱۳۴۵، کتاب المصاדר، به

- کوشش تقی بینش، مشهد، کتابفروشی باستان، ۲ جلد.
- صادقی، علی اشرف، ۱۳۶۶، «لغات فارسی کتاب التلخیص ابو هلال عسکری»، مجله زبان‌شناسی، سال چهارم، ش ۱ و ۲، ص ۵۷-۲۶؛ همو، مسائل تاریخی زبان فارسی، تهران، سخن، ۱۳۸۰، ص ۱۹۸-۱۶۵.
- صادقی، علی اشرف (به کوشش)، ۱۳۷۹، ترجمه فارسی‌الابانه، شرح السامی فی الاسامی میدانی، تهران، ضمیمه شماره ۱۰ نامه فرهنگستان.
- صادقی، علی اشرف، ۱۳۸۱ الف، «واژه‌هایی تازه از زبان مردم آران و شروان و آذربایجان»، مجله زبان‌شناسی، سال هفدهم، ش اول، ص ۴۱-۲۲.
- صادقی، علی اشرف، ۱۳۸۱ ب، «قطعه‌هایی بازیافته از کتاب الموازنه حمزه اصفهانی»، نامه ایران باستان، سال دوم، ش اول، ص ۶۲-۳.
- صادقی، علی اشرف، ۱۳۸۲، «لغات شیرازی و سایر لغات گویشی در اختیارات بدیعی»، مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی گویش‌شناسی ایران، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۳۷۶-۳۴۹ (زیر چاپ).
- طوسی، ابوجعفر محمد، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳ و ۱۳۶۰، النهایه با ترجمه فارسی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران، هدیه دکتر اصغر مهدوی، شماره ۳.
- طوسی، محمد بن محمود، ۱۳۴۵، عجائب المخلوقات، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کردی نیشابوری، یعقوب، ۲۵۳۵ (۱۳۵۵)، کتاب البلغه، به کوشش مجتبی مینوی و فیروز حریری، تهران بنیاد فرهنگ ایران.
- کریمینی، علی بن محمد، ۱۴۰۵/۱۳۶۳، تکملة الاصفاف، اسلام‌آباد (پاکستان)، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (چاپ عکسی).
- منزوی، علی‌نقی، ۱۳۳۷، فرهنگنامه‌های عربی به فارسی، تهران، دانشگاه تهران.
- منزوی، احمد، ۱۳۵۰، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، ج ۳.
- میدانی، احمد بن محمد، ۱۳۴۵، السامی فی الاسامی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران (چاپ عکسی).
- نفیسی، سعید، ۱۳۴۴، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران، فروغی.

○ Blochet, E., 1912. *Catalogue des manuscrits persans de la Bibliothèque Nationale*, II, Paris.